

ابر مانند انفجار بمبی عظیم صدا کرده و مختصر حرکتی بدرب و پنجره خانهای طهران وارد آورد و این که وقوع زلزله را در یکی از فصول پیش از سایر فصلها گفته اند نیز گذشته از آنکه مأخذ ندارد نفس اقوال هم قیض یکدیگر است یکی زمستان را فصل زلزله و دیگری تابستان را مورد آن میدانند و هم آنان که وقوع آنرا در روز پیش از شب پنداشته اند بخطا می روند زیرا که در موقع روز شاید جمیع لرزه های حقی و جلی را مردمان احساس کنند ولی در شب غالب آنها غیر محسوس می گذرند .

* (شهاب ترشیزی) *

بقلم محیط طباطبائی

§ (انتقاد بر انتقاد) §

بقیه از شماره قبل

که در مواضع متعدد مقاله شده مستفاد میشود آقای معترض محترم از دو جهت ما را خاطی دانسته اند . یکی آنکه لغت ژاژخارا تفهیمیده ایم و بیجا استعمال کرده ایم — دیگر آنکه شهاب را بجهت هجو گو دانسته ایم — و در صورتی که چنین بود بیشک اسباب شرمندگی و افسردگی خاطر فراهم میشد جای خوشبختی است که شهاب در اشعار خود سعی کرده که جواب اعراض را از صد و پنجاه سال پیش فراهم کرده باشد از طرف دیگر ائمه لغت در صبط معنی کلمه ژاژ آزا شامل هرزه و یاوه ضمناً فحش و دشنام و بالتبع هجو دانسته اند .

مجمع الفرس و برهان قاطع که در دسترس نویسنده است لغت ژژ را چنین معنی کرده اند

ژاژخانی شهاب و لغت ژاژخا

معترض محترم اینکه ماشهاب ترشیزی را ژاژخا گفته ایم در دو مورد از مقاله خود آزا قابل اعتراض دانسته اند :

یکی در صفحه ۳۶ مرقوم داشته اند که :
(شرحی راجع بشهاب ترشیزی مذمت شده و او را شاعری ژاژ خای و مراد بهجو ساز بوده است . نام برده . . .)

دیگر در ص ۱۳۴ نوشته اند (اینکه منتقد محترم شهاب را در شمار شعرای ژاژخای قرار داده است) گذشته از اعتراضی که باین لغت وارد است بر فرضی که ژاژخانی را هجو گوئی بدانیم شهاب از این شمار بیرون است) آنچه از این دو جمله و مدافعات ضمنی

فرهنگ های فارسی او را استاد طیان گفته اند
سروری کاشانی در مجمع الفرس چندجا
از گفته های او شاهد می آورد از جمله آنها:

۱ - در لغت تندور بمعنی رعد .

استاد طیان گوید :

خورد - بلی زند بسیار طنبور

دهد تیز و نبارد همچو تندور

۲ - ژفك بمعنی چرك گوشه چشم

استاد طیان گوید :

چشم و مژگان و ژفك گندیده

عسکوبو تی بکوه غلطیده

۳ - کلج جای کثافات .

استاد طیان گوید :

صد کلج پراز کره عطا کرد بر آن ریش

گفتم که بر آن ریش که دی خواجه همی شاند

۴ - در فرهنگ اسدی ص ۱۱۱ (بنقل

آقای فروزینی در حواشی باب الالباب ج ۱ ص ۳۰۵)

طیان :

شعر ژاز از دهان من شکر است

شعر نیک از دهان تو پینو

آنچه از طیان در تذکره های موجود

دیرین سخن است و مقام او از شهاب و بلکه

بسیاری از متأخرین بالاتر است و از آن

معدودی است که استعمال لغت در گفته های

آنان برای متأخرین و متوسطین حجت است

و اما اگر شهاب را در ردیف او و سوزنی قرار

دادیم تنها از نظر ژاژخانی و هجوسرانی بوده

والا آن در آناد بزرگ کجا و این شایر نامعروف

کجا که سخن او متانت و ملاحظتی ندارد تا

چه رسد بدانکه سند و ماخذ ادیبی برای دیگران

ژاز - گیاهی که تره دوغ کنند و بمعنی

سخن یاوه و هذیان نیز آمده .

ژازیدن - یعنی بیهوده و هرزه گفتن

مجمع الفرس

یاوه - بمعنی هرزه و هذیان باشد

مجمع الفرس

ژاز بروزن قاز گیاهی است بیزه شیه

بدرمه - کنگر - کنایه از سخنان هرزه و یاوه

(برهان ماطع باختصار)

ژاز - کنایه از سخنان هرزه باشد

(برهان)

یاوه - سخنان سردرگم و هرزه و هذیان

و فحش و دشنام .

در شرح فارسی قاموس میگوید :

هجو بمعنی دشنام دادن در شعر .

از مجموع این تعریفات و مقایسه آنها

چنین نتیجه میشود :

ژاز - هرزه و یاوه

یاوه - هرزه و فحش و دشنام

دشنام - هجو

پس استعمال ژاز بجای هجو از نظر

معنوی چندان اشکالی ندارد .

بعلاوه طیان شاعر معروف بی که از

استادان سخن قدیم و قول او در لغت همیشه

حجت فرهنگ نویسان حتی اسدی بوده بجه

مناسبتی او را ژاژخا گفته اند؟ باید آن را

تحقیق کرد .

اگر بگوئیم با اصطلاح (احمد آگو) و

دریوری باف مانند دلشاد ملک معارف و

مشرف اصفهانی بوده شهادت سخن و فرهنگ

این تصور را تکذیب میکند چه همه جا در

شهاب را اگر مطالعه کنید چیزی که بقدر جوی برای عالم ادبیات مفید باشد مشاهده نمیکنید کسی که شعرا را بدینگونه وصف میکند: اندیشه زهجو شعرا باید داشت در مدحشان چشم رضا باید داشت

اینطایفه شریف دون همت را

یاباید کشت یارضا باید داشت

فهمیده میشود که ابدأ از شعر و شاعری بجز مداحی و بدگونی چیزی نمیفهمیده بلکه نمیخواسته است بفهمد آیا این دلیل آن نیست که شعرا عموماً بمعنی یاره و ژاژ میدانسته است ؟

جای دیگر میخواهد سبب شاعر شدن خود را بنظم در آورد میگوید :

منکه بظلمتوس را باطل کنم اندر نجوم
ای برادر شاعری از بهر آن کردم شعار
کاین دوترا با دروغ اندرازل آمیختند

صاحبان این دوفرا نیست در کذب اختیار
لیک خود انصاف ده کاندیر میان این دو کذب
زین همه آن به اگر روزی مرا باناکی

خصی افتد می توان از وی بر آوردن دمار
علاوه برستی این چند بیت که مانتد

غالب اشعار شهاب ست است از مضمون آن خوب فهمیده میشود که سخن در پیش شهاب ژاژ و بیهوده است که چون سخور از کسی رنجیده شود فوراً بدامن دشنام و ژاژ و یاره دست زند و انتقام از طرف خود با شعر بگیرد اگر ما شهاب را ژاژخا گفتیم و همر

استادانی مانند طیان و حکیم سوزنی قرار دادیم برای تاریخ احوال او افتخاری است که از

شود طیان در همین شعر (۴) کلمه ژاژ را مقابل نیک آورده یعنی شعر ژاژ و شعر نیک گفته اگر بمعنی (احمد اگونی) بگیریم که خود شعرا را تکذیب میکند اگر بمعنی یاره و بیهوده بگوئیم در ابواب شعر صحیح (والانقص از حیث ترکیب و اصول شعر نیست و مقرر است) کدام نوع آن از هجو بیهوده تر و یاره تر است و باز دلیلی داریم بر اینکه طیان ژاژخا هجو سرا بوده و آن قطعه است که از او در مجمع النصح نقل شده

سرورا یک سخن اصفاکن و انصاف بده
خود روا نیست کز انصاف کسی در گذرد
هر دم از بنده برنجی که هجا میگوئی
ور مدیحی بتو آورد عطائی نبرد
شاعری گرسنه در کجج سرائی خالی
از تو آزرده اگر که نخورد پس چه خورد
در این قطعه تصریح میکند که همیشه در پی هجو گوئی بوده است .

انوری میگوید و دلیل آنست که طیان را هجو گو میشناخته است :
طبع حسان مصطفائی گو
ناشاهای غمزدای آرد

زانکه مقبول مصطفی نشود
آنچه طیان ژاژخای آرد
این جمله دلیل آنست که اگر لغت ژاژخای را بمعنی هجو گو استعمال کنیم بی مورد و بی سابقه نیست ولی معلوم نیست ما از معنی این کلمه چه گوئیم برای معترض محترم کشف شده که فقط ژاژخا را بمعنی هجو سرا استعمال کرده ایم و منظور ما یاره گوئی بمعنی متداول نبوده است شما سرا پای قصاید و قطعات و رباعیات

مقامات ادبی دیگری قائل شوند اما خود شهاب
باین زحمات و جانفشانی‌ها راضی نبود و خود را
در ضمن قطعات شعرش کرا آ معرفی کرده است
میگوید :

حدیث هجر من آفاق بگرفت
تو نشانی مرا ای مردك خر
مرا یكسر خلاق می‌شناهند
تو نشانی مرا ای شوم كافر
تورا تنها نباید لال گفتن
تو هم لالی و هم كوری و هم كرم

باز میگوید :

كلكى است مرا چو افقى زهر آلود
كز ناك اژدها بر انگیزد دود
با حاصل املاك مرا باید داد
با منتظر هجای من باید بود
باز میگوید :

شعر بگویی برت فرستادم
رسید از تو هیچ شعر بها
چون تو باشم منخنک و ملحد
گر نگایم تورا به . . . هجا
باز میگوید :

دادم مدایح اعظام و اشراف
داد فکر و سخنوری دادم
و زبانی مدح او تقاضا را
قطعه های نكو فرستادم
هیچ بك هیچ چیز می‌تدهند
من زن جمله را مگر . . . دم

باز :

تاکی از شرم ره و رسم ادب ساز کنم
وقت آنست دگر بیهوده آغاز کنم
خاطرم طیره شد از یزد و در این يك دوسه روز

همه نوافص ادبی و ستی و ناروانی سخن او
چشم پوشیده و او را نالك سوزنی و طیان شعر دیم
برای اینکه این مقایسه خوب ثابت
شود بویژه در مورد طیان زاخا بقطعه مذکور
طیان (سرور را یک سخن اصفا کن و انصاف بده
خود روانیست که انصاف کسی در گذرد الخ
رجوع کنی و آنوقت با این چند بیت شهاب که
نسبتاً از اشعار گزیده اوست مقایسه کنید :
یوضیع دین و دولت مایه عقل و هنر

كاسمان در كارهارای تورا رهبر كند
چاره من چیست آخر با که گویم درد خویش

هر که اندر مشکل افتد دوست را یاور كند
بعده سال از هری دست نهی بیرون شدم
این سخن را کیست كز همچون منی یاور كند
شاعرانرا در ازای هزل كس گیرد بجرم

بحث تلخی هیچکس با باده احمر كند
من نیم کمتر ز نخلی كایزد یكنا در او
بکطرف ابداع نیش و بکطرف شکر كند
من نیازم کسی را تا نیاز او
مار قصد پای سنك افکن زیم سر كند

باريك بینان منصف از این دو قطعه چنین استنباط
میکنند که این دو شاعر چندان بیدگونی و زاز
خانی نسبت به معاصرین خود زبان گشوده اند
که ناچار از پوزش خواستن و بهانه تراشیدن
بوده اند - اما در باب مقایسه او با سوزنی و یغما
بعد سخن خواهیم گفت .

۴ - هجو گوئی شهاب

آقای معترض محترم خوانسته اند نسبت
زاخانی و هجو گوئی که در باره شهاب همچون
سکه بر زر ثابت است تردید کنند و برای او

خواهم آهنگ ره خطه شیراز کنم
گر نگیری صله شعر مرا از معدوح
کافرم گرنه بچو تو زبان باز کنم
این رباعی از پیش هم نقل شد :
اندیشه ز هجو شعرا باید داشت
در مدحشان چشم وفا باید داشت
این طایفه شریف دون همت را
یا باید کشت یا رضا باید داشت
از کسی که اورا بی سبب هجو کرده
عذر میخواهد :

من آنم کز صریر خامه من
قد در طاق گردون ناله صور
نخستین زهره را خروانم ارشاه
مرا سازد بچو چرخ مأمور
ترا گر چیزکی بجرم گفتم
مرنج از من که المأمور معذور
علت بدگویی خود را در این دو بیت می آورد
اینکه می بینی مرا در دست کلاک مدح و قدح
صورت فقر است و دایم زین ندارد آگهی
چون قد در گله آرام گریک احتیاج
شیر مردان را نباشد چاره غیر از روی
کارشایان خود را بدینگونه نقل میکند :

امشب اندر هجای تو ورثی
گرنسازم سیه چه چاره کنم
جای دیگر خطاب بمحمود مدوح میکند
بچو از آن هراس ندارم که نام من
برگشته بخت و طامع و رذلو گدا کنند
پشکار محمود - شکور خان درانی را
پس از آنکه مدح گفته بارها هجو کرده و در

این قطعه میگوید :
گذشت آن کز ره سودا برای کار ناممکن
شکور غزن کشخان ممسک را ثنا گویم
سگی کاندر برش نانی بود صدره به از جانی
من از وی چون طمع دارم مدیح او چرا گویم
از آن گفتن پشیمانم کنون توفیق میخواهم
که مدحش هر قدر گفتم دو چندانش هجا گویم
در هجو میر اسحق امام جماعت ترشیز
می گوید :

اهل ترشیز اگر نمی دانند
من بگویم که کبست میر اسحق

گفته بودم دگر هجا نکنم
چه کنم با بلای استطاق
طمع اهل دهر آن زهر است
که ندارد بجز هجا تریاق
جای دیگر خطاب میکند :

هشدار من آن کسم که ای ناکس دون
کز خامه من دل فلک گردد خون
پیش نه قدم از سوی ره من زان پیش
کاید پیمان حدیث . . . و . . .
دیوان او نظیر این سخنان که گواه حرفه و
روحیات و آرزو و نظر او بشر است وجود
دارد که از نظر مخالفت با اخلاق عمومی از نقل
آنها صرف نظر شد و تنها بهمین چند فقره
اشاره شد و امیدوارم این گستاخی نویسنده را
در نقل سخنان هرزه و ژاژه های شهاب عفو
بفرمایند چه از نقل این نمونه اندک برای شناسایی
اونا گزیر بودیم و از آنچه زنده گی زیاد داشت
صرف نظر کردیم .

از خوانندگان محترم تقاضا میشود که یکبار دیگر پس از قرائت مطالعه این آیات را تکرار کنند تا صدق مدعای ما و نقض ادعای معترض محترم برایشان روشن شود.

آقای معترض محترم چون از استادان بزرگ سخنرانی و سخن شناسی عصر حاضر بشمار میروند و نویسنده این سطور اطمینان دارد که سخن شهاب ترشیزی و نظایر وی (از هر کجا که باشد) در نظر ایشان باندازه پیشی ارزش ندارد و نباید امثال نویسنده این سطور که در شعر شناسی نو آموز این دبستانیم از ایشان تقاضا کنند که بمراجعه دیوان شهاب و مقایسه این ژانر ها پردازند تا حقیقت یکرویه شود اینست که تنها از خوانندگان محترم چنین تقاضائی شد آنچه پس از مطالعه دقیق و مقایسه دیوان شهاب بر این بنده روشن شده از این قرار است:

شهاب در اثر کدورت با عبدالعلیخان ترشیزی ورنجش از او یادگیری زبان پیدگونی و ژانر خانی از آغاز کار سخن سرائی گشوده و ملکات فاضله او همه قربان این حس نامرغوب شده و سرانجام این عادت برای او طبیعی شده که از هر کس اندک رنجشی برای او رخ دهد خواه امیر باشد و خواه وزیر، خواه افغانی، خواه ایرانی، خواه دیوانی خواه دینی، قال یا عطار، نانوا یا قفل ساز یا کاتب، خویش یا یگانه، دوست یا دشمن، معدوح یا غیر معدوح فوراً زبان هجو او گشوده و بیاسی قصیده و قطعه و رباعی در دشنام او نظم کند کسانی را که مدح کرده

و در اشعار خود از فضل و هنر نخبه آدمیان و از جود و سخا زبده عالمیان خواننده و از هر چه پنداری بر ترشمرده و بر هر که تصریح کنی مهر دانسته چون از بزل سیم و زر خود داری کرده اند فحش و دشنام داده است.

صالح داروغه عرات و شکور درانی پیشکار محمود و شیخ اسمعیل مستوفی را کراراً مدح کرده و آنگاه بر سر غلّه که محمود حواله یوسف نام کرده و نپیرداخته و اینان با او مساعدتی در وصول آن نه کرده اند یاد دشنام گرفته و هر چه از آن بدتر تصور نکنید و دشنامی که از آن سخت تر و زنده تر نباشد بایشان نسبت داده نه یک نه دو نه سه بلکه دهها قطعه و قصیده و رباعی در باره هر یک سروده است خودش خطاب بمحمود کرده و میگوید:

خسروا با یوسف بی نام و تنک

بسکه کردم بهر غله قیل و قال
نام و تنک خویش را دادم یاد
آبروی خویش کردم پایمال
بیدگونی و ژانر خانی خود در این قطعه خوب اعتراف کرده و میزان هجوهای او را در باره یک نفر نسبت بهمه دیوانش معین میکند:

کنون یک نیمه از دیوان شعرم

کتاب یوسف حجام باشد
شکوه نظم من زین قصه نازل

چو از می حکمت خیام باشد
شعر از نظر شهاب آلت گدائست که مدحی
بگوید یا خواهشی نکند چون شعر بها نرسید یا
حاجت بر آورده نشد دیگر زن و دختر و پسر و پدر

ممدوح را یاد فحش گرفته و چندان ژاژخانی و بدگویی میکند که طرف او مجبور بر آوردن تقاضا شود یا خودش غالباً خسته شده و ناگزیر است از جانی بجای دیگر سفر کند .

آنگاه در شهری که باو خوش بگذرد از آن وصف و تمجید میکند مانند تربت و یزد و اصفهان و همین که رنجیده خاطر شد دیگر تصور نمیکند که دشنام بمکان و زمان کاریهموده است برای اینکه اثبات ژاژخانی خود را برای زمان بعد کند بر زمین و در دیوار فحش میدهد از جاهاتی که یاد فحش گرفته همین طهران است که امروز در کلاهای ادبی آن باید طهرانیان بیچاره ترجمه احوال و مناقب او را بیاموزند: درخت و خانه و مرد و زن آنچه طهران راست

بن و بنا و سر و فرج - از صغیر و کبیر نهاده باد بر آتش فتنه باد بر آب بریده باد بخنجر دریده باد .

بظهران زاهل دوزخ هیچ کس نیست
نه بهر طاعت الله باشد

چرا چون مردم طهران خرائند
خران را کی بدوزخ راه باشد
شهاب را نمیتوان شاعر قصیده سرانامید
با وجودیکه در مدح این و آن قصیده های متعدد سروده زیرا در تغزل و تشبیب و وصف طبیعت و حکمت و آنچه جزء مهم قصیده است چیز مهمی ندارد منتهی چون منجم بوده و با اسامی صور فلکی در اصطلاحات هیت و اختر شناسی و احکام نجومی آشنا بوده غالباً تصاید خود را بوصف نجوم اوتتاح کرده و بتخلص میرساند با

وجود آنکه نجوم فن اوست چون در مدح و وصف هم باز معتقد بدروغگویی بوده و تنها سیم وزر میخواست بر کسانی که منجم نبوده و در اشعار خود از کواکب و افلاک سخن رانده اند یشی نجسه است - در غزل یش از چند غزلی ندارد و گزیده آنها همان غزلهایی است که معترض محترم نقل کرده اند و آنها هم باستانی غزل اول که برخی آنرا بدیگران نسبت میدهند بقیه ناخنی بدل نمیزند . شهاب در وصف غزل خود میگوید :

گفتم بهر قصیده نهم يك قدم به یش

اکنون بهر غزل دو قدم باز پس نهم
در اینصورت مقایسه او با مشتاق و عاشق و عراقیان دیگر و ترجیح او بر صائب و کلیم موضوع ندارد چه اینان غزل سرایند و او غزل سرا -

تنها مقطعات و هزلیات و اهاجی در مابین اشعار او قابل ملاحظه است ولی برخلاف آنچه معترض محترم اظهار فرموده اند از طراز عالی قطعه و هجو نیست شاعران فارسی زبان در این میدان اعجاز کرده اند انوری یا سوزنی بد گفته اند ولی بدواً نیکو سروده اند کلام آنان چنان متین و استوار است که سخنان ناسخته شهاب در برابر آنها همچون فضل کودکی ناآزموده در تلو فضایل استادانست .

(بقیه دارد)

